



درس تفسیر سوره مبارکه مدثر - جلسه ۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ (۳) وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (۴) وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ (۶) وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذَا يُقِرَّ فِي النَّاقُورِ (۸) فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ (۹) عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ (۱۰) ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً (۱۱) وَجَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَبَنِينَ شُهُوداً (۱۳) وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً (۱۴) ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ (۱۵) كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً (۱۶) سَأَرْهُقُهُ صَعُوداً (۱۷) إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ (۱۸) فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (۲۴) إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ (۲۵)﴾

سوره مبارکه «مدثر» اگر این بخشی که تلاوت شد با هم نازل شده باشند، نشان می‌دهد که این اولین سوره‌ای نیست که نازل شده است، گرچه محتوای این با عناصر محوری سور مکی هماهنگ است؛ ولی یقیناً این اولین سوره نیست، برای اینکه درباره ولید و امثال ولید که این طور تهدید می‌کند، معلوم می‌شود قبلاً وحی اعلام شده، قرآن نازل شده، آیات الهی ابلاغ شده، تبلیغ شده، ادعای اعجاز مطرح شده، عده‌ای مخالفت کردند و گفتند سحر است و امثال آن، آن وقت این بخشی که از آیه هشت به بعد شروع می‌شود، درباره اینهاست که اینها که معجزه الهی را سحر می‌دانند، گرفتار تلخ‌ترین کیفر خواهند شد. معلوم می‌شود این اولین سوره نخواهد بود، البته جزء عتایق هست، جزء سوری است که در اوایل بعثت نازل شده است.

جریان ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ﴾ و همچنین ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ اگر گفته شد، اینها بار اول نازل شد، ظاهراً ممکن است بر آن تطبیق شود، چون یک مدت وحی منقطع شد. بعد از انقطاع وحی این آیات و سور نازل شد. این سوری که بعد از انقطاع وحی اولین بار نازل می‌شدند اینها را می‌گویند «اول ما نزل»، پس اول دو قسم است: یک اول نفسی است، یک اول نسبی. اول نفسی طبق نقل معروف ﴿اقْرَأْ﴾ است، سوره «علق» است که اولین سوره‌ای است که نازل شده است. اول نسبی این است که چون یک مدت وحی منقطع شده بود، بعد از این انقطاع وحی شروع شد، اولین سوره‌ای که بعد از انقطاع وحی شروع شده، حالا ﴿يَا أَيُّهَا الْمُزْمَلُ﴾ است ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ است و مانند آن.

مطلب دیگر آن است که قرآن کریم این معارف را که دارد القاء می‌کند، فرق افراد عادی با وجود مبارک حضرت آن است که افراد عادی، مثل ما این الفاظ را می‌شنویم، آشنایی با مفاهیمی که داریم از شنیدن این الفاظ آن مفاهیم به ذهن ما می‌آید. مفهوم به اندازه خودش اگر در جان ما جا گرفت، اثری کامل به همان اندازه دارد و اگر نگرفت که اثر ضعیفی دارد. این بهره ما از قرآن که ما اول الفاظ را می‌شنویم و به جهت انسی که داریم به مفاهیم آن منتقل می‌شویم؛ اما وجود مبارک حضرت که از درون هست، اول آن معنا را می‌یابد، بعد لفظ را به وسیله فرشته می‌شنود یا بدون واسطه می‌شنود. با همین بیاناتی که ﴿رَبِّكَ فَكْبِّرْ \* وَتَبَاكَ فَطَهِّرْ \* وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾، دارد تطهیر می‌شود، دارد اینها را پیدا می‌کند. وقتی با اینها مانوس شد، مسلح شد، می‌گوید برخیز و جهان را اِذار کن! این ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ که متعلق محذوف است و دلیل بر عموم است، ناظر به سوره «حشر» و امثال «حشر» نیست که ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾،<sup>۱</sup> چون که ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾،<sup>۲</sup> تو رسالت جهانی داری، همگانی و همیشگی. هر فرد در هر عصر و مصر. تو مسئول هدایت اینها هستی.

۱. سوره شعرا، آیه ۲۱۴.

۲. سوره سبا، آیه ۲۸.

پاسخ: این اراده تشریعی است. ذات اقدس الهی سه کار می‌کند؛ یکی اراده تکوینی است که ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۳</sup> که این آیه سوره مبارکه «فصلت» فرمود کل آسمان و زمین عبد خاضع هستند: ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾<sup>۴</sup> که بحث آن قبلاً گذشت. فرمود ذات اقدس الهی به آسمان و زمین دستور داد، اطاعت کنید، این تنبیه است: ﴿فَقَالَ لَهَا﴾: «للسموات»، ﴿وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا﴾، تنبیه است، ﴿قَالَتَا﴾ تنبیه است، ﴿أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾، این دو نفر عرض کردند ما همه داریم اطاعت می‌کنیم: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾، این اراده تکوینی است. یکی هم «ارادة التشریع» است که آن هم به تکوین برمی‌گردد. اراده کرده که قانون وضع کند، اراده کرده که دین جعل کند، اراده کرده مکتب جعل کند، اراده کرده که خودش این کار را انجام بدهد. «ارادة التشریع» است نه اراده تشریعیه است. این هم به تکوین برمی‌گردد، کار اوست. سوم اراده تشریعیه است؛ یعنی از مکلف می‌خواهد که با اراده خود اطاعت کند. آن‌گاه بین اراده ذات اقدس الهی و فعل خارجی، اراده مکلف مختار است. فرمود اینجاست که او آزاد است: ﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾<sup>۵</sup>. بنابراین این قسم سوم اراده تشریعیه است نه «ارادة التشریع». اراده کرده که انسان آزادانه این کار را انجام بدهد؛ لذا «قد یعضی» و «قد یطیع».

این قسمت‌ها که وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این‌طور باش، دارد همه این مطالب را و این معارف را و این اوصاف را به آن حضرت اعطا می‌کند. این می‌شود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾<sup>۶</sup> همین که می‌فرماید:

۳. سوره یس، آیه ۸۲.

۴. سوره فصلت، آیه ۱۱.

۵. سوره کهف، آیه ۲۹.

۶. سوره کوثر، آیه ۱.

﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، چیزی به او می دهد. ﴿وَإِيَّاكَ فَطَهِّرْ﴾، چیزی به او می دهد. ﴿وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ﴾، چیزی به او می دهد.

این می شود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾، وگرنه الفاظ بده، مفاهیم بده، آن عرب قداره‌بند غارتگر، اصلاً وقتی برای پسرانشان ازدواج می گرفتند که بتوانند قافله‌ای را غارت کنند. آنها که دامداری و کشاورزی و امثال آن نداشتند. وقتی به پسر این شخص زن می دادند که او عرضه داشته باشد، قافله‌ای را غارت کند، کارشان این بود؛ مثل دزدان دریایی، این دزدان دریایی چگونه زندگی می کنند؟ به چه کسی زن می دهند؟ از چه کسی زن می گیرند؟ اینها کارشان همین است. حالا آن ترامپ و امثال آن نامشان را عوض کردند، وگرنه همین هستند. این دزدان دریایی اصلاً شغلشان سرقت است. پسرشان وقتی ازدواج می کنند که او بتواند کشتی را غارت کند! به کسی زن می دهند که بتواند کشتی را غارت کند. این دزدان دریایی شغلشان همین است. عرب آن روز این بود، در برابر این می فرماید: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾، پس چیزی به پیغمبر داد. این می شود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾، وگرنه صرف اینکه الفاظ باشد و مفاهیم باشد و تو به تنهایی قیام کن، جاهلیت را به تمدن تبدیل بکن، جهان را متمدن بکن، الآن هر جا سخن از حق است از اینها گرفتند، وگرنه اینها یا چهار تا روستایی آن طرف آب بودند یا چهار تا روستایی این طرف آب. هر جا سخن از عقل و عدل است، از این چند نفر گرفتند، از وجود مبارک ابراهیم، موسای کلیم، عیسای مسیح، وجود مبارک حضرت، از اینها گرفتند.

غرض این است که این چند آیه از بیرون نیست، از درون است؛ با محتوای مفهوم نیست. آن وقت این مفهوم در کنار آن هم آمده است. لفظ در کنار آن حقیقت هم آمده است. این قول ثقیل را گرفت و شده ثقیل، وزین، سنگین. آن وقت چیزی او را «لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»<sup>۷</sup> چرا «لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»؟ در وصف این گونه از مردان الهی، گفتند

هیچ حادثه‌ای اینها را نمی‌لرزاند. این بیان نورانی حضرت امیر که چند بار نقل شد، همین است. یک وقت است که انسان می‌گوید من صابر هستم، هر چه شد شد! یک وقت اصلاً ترس ندارد. حضرت می‌فرماید در شب بدر اولین جنگ نابرابر تجربه نکرده ما بود. ما که جنگ بدر این‌طور جنگی را ندیده بودیم. سربازان ما هم یا چوبدستی داشتند یا چهار تا ابزار دست دوم و سوم داشتند، آنها مسلح بودند به سربازان خود کباب می‌دادند، سواره می‌آمدند، شمشیر داشتند. ما چیزی نداشتیم. در جنگ بدر اصلاً جنگی بود صد درصد نابرابر! وجود مبارک حضرت امیر دارد که شب تا صبح پای این درخت حضرت مناجات می‌کرد، اصلاً گویا فردا جنگی نیست، ترس نداشت.<sup>۱</sup> این چگونه پیدا می‌شود؟ این با سفارش حل می‌شود؟ یا چیزی بود داد؟ چون چیزی به او داد می‌شود: ﴿إِنَّا أُعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾، چون چیزی به او داد فرمود: ﴿إِنَّا سَأَلْنِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾،<sup>۲</sup> چون چیزی به او داد: «كَانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ».<sup>۳</sup> چون چیزی به او داد، گفت: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.<sup>۴</sup> به او داد. خیلی حرف است! آدم آنهایی که اصلاً کارشان همین بود، چگونه انسان بتواند در برابر اینها قیام کند و هیچ هم نترسد؟ خود حضرت امیر که در شهادت او حرفی نبود، خود حضرت امیر می‌فرمود درست است و من شجاع هستم و عمرو بن عبدود و اینها را کشتم، اما «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ».<sup>۵</sup> این در نهج است. فرمود جنگ وقتی خیلی شعله‌ور می‌شد، ما همین که کنار حضرت می‌آمدیم، احساس آرامش می‌کردیم. این را خود حضرت امیر دارد: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرَّ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ»؛ لذا او شخص دوم مملکت است نه شخص اول. ما وقتی کنار حضرت می‌آمدیم؛ مثل اینکه به سنگ رسیده‌ایم، احساس آرامش

۱. الجامع لأحكام القرآن، ج ۷، ص ۳۷۲.

۲. سوره مزمل، آیه ۵.

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۳، ص ۲۳۶.

۴. سوره قلم، آیه ۴.

۵. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، حکمت، فصل نذکر فیہ شیئا من غریب کلامه المحتاج إلی التفسیر ۹.

می‌کردیم. پس این‌طور نیست که فقط الفاظ را ذات اقدس الهی به حضرت داده باشد. الفاظ «بما لها من المعانی، بما لها من الحقائق، بما لها من التعابیر، بما لها من البواطن» می‌شود: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾. فرمود: ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾؛ لذا آن حضرت هر چه شنید، اطاعت کرد.

بنابراین این آیات اول این است. در سوره مبارکه «سبأ» آیه ۲۸ فرمود: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ﴾، جهانی است، هر کسی در هر عصری، در هر مصری «الی یوم القیامة» بیاید، باید حرف تو را گوش بدهد. این یک سرمایه سنگینی می‌خواهد. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً وَ لَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ﴾؛ منتها الآن ما می‌گوییم خیلی نگران نباش، این نوجوان است، یک مقدار که سن بگذرد عاقل می‌شود و به هر حال عاقل هم می‌شود! در دستگاه الهی برای همه ما همین‌طور است، حالا سخن از یک میلیارد سال و دو میلیارد سال که نیست. ما هستیم که هستیم. الآن نشد، آخرهای عمر، «عند الإحتضار» یک فشاری می‌دهند. نشد در برزخ، نشد در ساهره قیامت می‌بینیم، به هر حال یک فشاری هست و تطهیر می‌شویم - إن شاء الله - در بهشت! مگر برای ما عمر و سالی هست؟ مگر ما سال و ماه داریم؟ ما ابدی هستیم، اگر ابدی هستیم، چند صباحی اگر بی‌راهه رفتیم، این قابل گذشت است، نباید گفت که عمر انبیا، مثلاً تبلیغ انبیا، هدف انبیا، این بود، نه! به هر حال این قافله به مقصد می‌رسد. قافله‌ای که میلیاردها سال عمرش است، ابدیت دارد، چند صباحی اگر بیراهه رفته، بعد به هر حال او را متوجه می‌کنند و می‌بیند. اگر یک وقت نقشه دنیایی را انسان ببیند، بله «اکثرهم»، «کذا و کذا»؛ اما وقتی نقشه این قافله را می‌بیند، این چیزی نیست؛ مثل اینکه چند روزی بی‌راهه رفته بعد به هر حال متوجه می‌شود و می‌بیند و مشاهده می‌کند، چیزهایی را می‌بیند.

بنابراین این تعبیراتی که ذات اقدس الهی فرمود، همراه با افاضه آن اوصاف است: ﴿وَرَبُّكَ فَكْبَرُ﴾، او را تکبیر بکن. مستحضر هستید که تکبیر از یک نظر از تسبیح بالاتر است. تسبیح یعنی تنزیه ذات اقدس الهی از هر عیب و از هر نقص منزّه است. عیب و نقص هم که قبلاً فرق آن مشخص شد. عیب مثل این است که این فرش سه در چهار یک گوشه آن پاره باشد، پوسیده باشد، سوخته باشد، می‌گویند این عیب دارد که خیار عیب ناظر به این است. نقص این است که این فرش، فرش سالمی است؛ منتها دوازده متر است، آن اتاق بیست متر است. این فرش، فرش نویی است، سالمی است. این مشکل درونی ندارد؛ ولی جوابگوی آن مساحت نیست. آن یکی را می‌گویند نقص. این یکی را می‌گویند عیب که مرزها هم جداست.

ذات اقدس الهی نه عیب دارد نه نقص؛ عیب ندارد «فواضح». نقص ندارد، چون نامتناهی است. تنزیه برای این است. «تنزیه»؛ یعنی او منزّه از نقص است، مبرّای از عیب است؛ اما تکبیر وقتی این روایتی که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) نقل کرده است «تکبیر»؛ یعنی «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ»<sup>۱</sup> خدا بزرگ‌تر از آن است که ما برای او وصف قائل شویم. چه می‌خواهد بگوید؟ درباره خدا چه چیزی را شما وصف قرار می‌دهید؟ یک حقیقت نامتناهی که عین علم است، عین قدرت است، قابل وصف نیست. غیر در قبال او نیست؛ لذا تکبیر را گفتند بالاتر از تسبیح است.

پرسش: ...

پاسخ: «الله» است، چون این مسئولیتش با ربوبیت همراه است. چون رب همان ﴿رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ است، در سوره مبارکه «مزل» گذشت که ﴿رَبُّكَ﴾، یک؛ رب تو کیست؟ ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، دو؛ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾، سه؛

﴿فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾<sup>۲</sup> چهار. اینکه در سوره مبارکه «مزل» خوانده شد، همین است. ربّ تو کیست؟ فرمود ربّ عالم است. ربّ عالم کیست؟ حقیقت بی‌شریک است، چون این است، پس او را وکیل قرار بده! اینجا هم همان‌طور است. پس ﴿ثِيَابَكَ فَطَهَّرْ﴾ معنای ظاهری آن درست است؛ یعنی لباس شما پاک باشد، جامه شما پاک باشد، ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَى﴾<sup>۳</sup> داشته باشی که بالاتر از این است، این هم پاک باشد. وقتی می‌گوییم جامه پاک است، لباس تقوا دارد؛ یعنی حیات او حیات طیبه است. این ﴿وَالرُّجْزَ﴾، که در مواردی دیگر به «کسر» خوانده شد، اینجا که به «ضم» خوانده شد، در اینجا هم قرائت «کسر» شده است. اگر به معنای وثن و صنم باشد که یک معناست. مطلق پلیدی باشد، مطلق است. طغیان و تجاوز باشد که منهی است. از همه اینها بیرهیز! ﴿وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْبِرُ﴾، این جزء «جوامع الکلم» است؛ چیزی که عطا کردی، زیاد نشمار که ﴿لَا تُبْطِلُوا﴾<sup>۴</sup>، این یک؛ کاری هم که در برابر ذات اقدس الهی برای ذات اقدس الهی کردی، این را زیاد نشمار، نگو این کار را من کردم، من سی، چهل سال درس خواندم، دود چراغ خوردم، خودم عالم شدم، این حرف را زن که این را زیاد بشماری!

این بزرگان ما مثل حکیم سنایی می‌گوید حالا با دیگران می‌خواهی حرف بزنی بگویی من سی چهل سال درس خواندم و اینها، حرفی دیگر است؛ ولی رابطه خود را با خدا که می‌خواهی تنظیم بکنی، این حرف‌ها را زن! نگو خدایا من سی، چهل سال غربت کشیدم، درس خواندم، عالم شدم؛ این حرف‌ها را زن، حرف بلند و لطیف و ادیبانه حکیم سنایی این است که وقتی با خدا حرف می‌زنی، جز ندارم چیزی نگو! اگر حرف قارونی بزنی، بگویی من چهل سال

۲. سوره مزمل، آیه ۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۴. سوره بقره، آیه ۲۶۴.



زحمت کشیدم: ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۵</sup> این همه زحمت کشیدم، چه شد! این حرف را اگر بزنی، همان‌جا

حیثیت خودت را از بین بردی. حرف بلند و لطیف حکیم سنایی این است، با خدا می‌خواهی گفتگو کنی؛

روی گردآلود برزی او که بر درگاه او \*\*\* آبروی خود بری گر آب روی خود بری<sup>۶</sup>

با او می‌خواهی مناجات کنی، همین مناجاتی که «أَنْتَ الْخَالِقُ وَأَنَا الْمَخْلُوقُ وَأَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ»<sup>۷</sup> من ندارم

من نیستم، من ضعیف هستم. با خدا با چهره گردآلود باید مناجات کرد. با خدا با غبار و مذلت باید مناجات کرد.

بخواهی اینجا به طرف حق تعالی بروی، اگر آبروی خودت را ببری، بگویی من چهل سال خواندم، چهل سال درس

خواندم، «آبروی خود بری گر آب روی خود بری»، اگر بگویی خدایا من چهل سال خواندم، همان‌جا آبرویت را

می‌برند، می‌گویند این را که ما به شما دادیم، تو چه کار کردی؟ اگر کسی آبروی خود را نزد خدا ببرد، همان‌جا آبروی

او را می‌ریزند. «آبروی خود بری گر آب روی خود بری». اگر نزد خدا آبروی خود را بردی، گفتی خدایا ما سی

چهل سال زحمت کشیدیم، همان‌جا آبروی شما را می‌برند و می‌گویند این که ما بود، تو چکار کردی؟! این را که ما به

شما دادیم؛ لذا آن مصرع اول:

روی گردآلود برزی او که بر درگاه او \*\*\* آبروی خود بری گر آب روی خود بری

ما هم این هستیم، چون آنچه داریم متعلق اوست، داده اوست. حالا سخن از ولید و امثال ولید نیست؛ درست است

این بیان قهرآمیز درباره ولید است، درباره همه ما هم هست. فرمود این ولید و امثال ولید که دهن‌کجی می‌کنند من

حساب آنها را بررسی می‌کنم،<sup>۸</sup> شما همه این آیات تُنَد و تیزی که درباره ولید هست، درباره تک‌تک ما پیاده کنید،

۵. سوره قصص، آیه ۷۸.

۶. سنایی، دیوان اشعار، قصیده شماره ۱۸۵.

۷. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۲۶۷.

۸. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۴، ص ۴۹۳.

می‌بینید که صادق است. حالا نگاه کنید، فرمود که چیزی را که زیاد بشماری که مثلاً به دیگران بدهی قرض الحسنه بدهی، بخواهی اضافه بگیری، این نه! بخواهی کثرتش را اعلام بکنی که بر اینها منت بگذاری، نه! بخواهی با خدای سبحان بگویی من سی، چهل سال دود چراغ خوردم و زحمت کشیدم، نه! استکثار نکن در هیچ بخشی. «من» این قطع است، معنی ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾<sup>۱</sup>، «من»؛ یعنی قطع. «لا ممنون»؛ یعنی مقطوع. گاهی دارد که درباره اسیران ﴿فَأَمَّا مَنَّا﴾<sup>۲</sup>، آنجا «من» به معنی آزادی است؛ اما نه اینکه «من» به معنی آزادی باشد؛ «من» به معنی قطع است. وقتی آن غل و زنجیر را از پای اسیر می‌گیرند، این را آزاد می‌کنند. اینکه آیه دارد: ﴿إِمَّا فِدَاءً﴾، وقتی اسیر گرفتید یا فدیة بگیرید یا آزاد کنید، این «من» به معنای آزادی نیست، «من» به همان معنای قطع است؛ منتها وقتی این زنجیر اسارت را از پا گرفتند، قطع کردند، این شخص آزاد می‌شود. لازمه «من» آزادی است، نه «من» به معنای حریت باشد: ﴿فَأَمَّا مَنَّا﴾، ﴿إِمَّا فِدَاءً﴾.

در اینجا فرمود هیچ منی و متی چیزی نگذار؛ نه نسبت به خدا و نه نسبت به خلق خدا. بعد فرمود این کار را که کردی: ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾، ما یک آیه داریم که برای ما بدون این آیه حل شدنی نیست و آن آیه دارد که ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾<sup>۳</sup>، ما در قرآن آنچه آموختیم، این است که استعانت منحصر به خداست، از خدا فقط باید کمک بگیریم. این سوره مبارکه «فاتحه» که «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»<sup>۴</sup>، این است که ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾<sup>۵</sup>، این این تقدیم ضمیر منفصل مفید حصر است؛ یعنی فقط تو را عبادت می‌کنیم، فقط از تو کمک می‌خواهیم. عون از

۱. سوره واقعه، آیه ۳۳.

۲. سوره محمد، آیه ۴.

۳. سوره بقره، آیه ۴۵.

۴. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۴۲۴.

۵. سوره حمد، آیه ۵.

توست. در آیاتی دیگر که دارد: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾، ما این استعانت به صلات را می‌فهمیم که از نماز کمک بگیرید؛ اما استعانت به صبر چیست؟ صبر که کار ماست. ما از کار خودمان کمک بگیریم؟! یعنی خودکفا باشیم؟ یعنی از خودمان عون بگیریم؟ یا نه، با کمک همین آیه سوره مبارکه «مدثر» حل می‌شود: ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾؟ آن وقت این صبر، مثل صلات می‌شود، آن وقت آن آیه دارد که ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ﴾، معنایش درست می‌شود. اگر ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾ است، این صبر، مثل صلات است. آن وقت صبری که «الله» است و «بالله» است و «فی سبیل الله» است، این کار صلات را انجام می‌دهد. آن وقت خدا می‌فرماید: ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾ و اگر یکی از مصادیق این صبر را روزه دانستند، این هم درست است، مصداق آن است، نه تفسیر مفهومی! آن وقت این صبری که انسان برای رضای خدا انجام می‌دهد، عبادت است. این عبادت وسیله است، استعانت است، چیز خوبی است! انسان با قرآن استعانت می‌کند، با اهل بیت استعانت می‌کند، اینها مظاهر قدرت پروردگار هستند.

پس یک وقت خدا به ما می‌فرماید از صبر کمک بگیر که این صبر «لِرَبِّكَ» باشد: ﴿وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾. آن وقت این صبر می‌شود عبادت. آن وقت ﴿وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ﴾ مثل صلات می‌شود. آنجا هم قرینه سیاق کمک می‌کند، هم قرینه خارجیه. بعد حالا چون در اول بعثت است، یک دلداری هم لازم است. فرمود اینها که دهن‌کجی می‌کنند، تو معجزه آوردی و اینها را می‌خواهی زنده کنی، اینها این معجزه را سحر و کهانت و شعر و بددهنی می‌کنند نسبت به این؛ حالا چند آیه ذکر می‌کند بعد می‌فرماید من تنهایی کار همه اینها را می‌رسم.

﴿فَإِذَا ثَقُرَ فِي الثَّاوُرِ﴾ که ناظر به نفخ صور است، که این مقدمه قیامت است. در نفخ صور این روز، روز دشواری است، چون جهان‌لرزه است. این قول ثقیل همین است. الآن شما ببینید فلان سیاه‌چال یا فلان کره پنج میلیارد سال عمرش است! هضم اینکه اینها روزی پودر می‌شود کار آسانی نیست! چگونه وجود مبارک حضرت

اینها را آموخت یاد گرفت، مشاهده کرد که کل این نظام وضعش به هم می خورد، تبدیل می شود به یک نظام دیگر؟! ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی «تبدل السماوات» به سماوات دیگر. آن سماوات که هست عوض می شود، کل این صحنه طلیعه اش با نفخ صور است. فرمود این روز دشواری است، یک؛ نه تنها دشوار است هیچ راهی برای آسانی نیست، دو؛ نسبت به دیگران روز دشواری است؛ اما نسبت به کفار هم ﴿يَوْمَ عَسِيرٌ﴾ هم «یوم»، ﴿غَيْرُ يَسِيرٍ﴾ که تأکید است. هم دشوار است هم آسان نیست. این درباره کافرین به کار می رود؛ اما نسبت به دیگران شاید این طور نباشد. ﴿فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ﴾ برای همه ﴿عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ﴾ که تأکید است برای کفار.

بعد چه کار می خواهد بکند؟ این معلوم می شود که اولین سوره نیست که نازل شده است. فرمود: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾، این ﴿ذَرْنِي﴾، همان طور که در سوره مبارکه «مدثر» شد، این چون چهار احتمال هست یا بیشتر است، برای همین ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾: این ﴿وَحِيدًا﴾ حال باشد، برای فاعل ﴿خَلَقْتُ﴾؛ یعنی رها کن بگذار من، کسی را که من به تنهایی او را خلق کردم، مشکل او را حل کنم. مگر من در آفرینش کمک داشتم؟ الآن هم بخواهم او را بردارم، برمی دارم. ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ﴾، در حالی که من وحید بودم، این یک؛ ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ﴾، او را «خلقته»، در حالی که او وحید بود؛ او هیچ نداشت، من این را به دنیا آوردم، بعد یک مقدار اثاث به او دادم، حالا او در برابر دین ده کجی می کند، این دو؛ سوم: ﴿ذَرْنِي﴾، مرا رها کن در حالی که من تنها هستم. به نظر ما این اقوای از همه است. سیدنا الأستاذ آن اولین وجه را که ﴿خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾، من به تنهایی آفریدم، آن را مقدم می داند؛<sup>۲</sup> ولی در این مقام های تهدید، ظاهراً این حال است برای ضمیر «یاء»: ﴿ذَرْنِي﴾، مرا تنها بگذار من مشکل را حل می کنم، تو چه کار می خواهی بکنی! از تو که بر نمی آید، نیاد، این طور نیست که ما نیاز داشته باشیم. من خودم به

۱. سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۸۵.

تنهایی مشکل را حل می‌کنم: ﴿ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ﴾. همین کار را هم می‌کند؛ لذا در سوره مبارکه «انفال» به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید، گرچه رمی کردی؛ ولی رمی حقیقتاً به ما وابسته بود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾؛ اما نسبت به سایر مجاهدان اصلاً نفی مطلق کرد، فرمود: ﴿فَلَمْ تَقْتُلْهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾.<sup>۳</sup> نفرمود: «فلم تقتلوهم ولكن الله قتلها»؛ مثل ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾، فرمود شما کاری نکردید، سرش این است که شما سربازان خدا هستید، شما را وادار کردند؛ مثل اینکه آدم با دست خود کاری انجام بدهد. حالا این دست چه حق دارد بگوید من این کار را کردم؟ این نفس به دست می‌گوید من این کار را کردم، تو ابزار بودی. ﴿فَلَمْ تَقْتُلْهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾، این اقوای از ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ است، چون در ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾ به هر حال نسبتی به حضرت داد؛ اما اینجا کلاً سلب کرد. الآن انسان با دست خود یک کار خیر انجام می‌دهد، آن وقت این دست چه حق دارد بگوید من این کار را انجام دادم. این تمام ابزار اوست.

در این قسمت فرمود: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً﴾، من خودم به تنهایی مشکل را حل می‌کنم، شما نگران چه چیزی هستی؟ شما نگران هستید که این ولید با قدرتی که دارد، حالا در برابر معجزه می‌گوید این سحر است، کاری می‌تواند انجام بدهد؟ نه خیر، من به تنهایی مشکل را حل می‌کنم.

پس سه، چهار احتمالی که هست به نظر شریف سیدنا الأستاذ این ﴿وَحِيداً﴾ حال است برای فاعل ﴿خَلَقْتُ﴾؛ یعنی من به تنهایی خلق کردم؛ اما اُولی این است که این حال باشد برای ﴿ذَرْنِي﴾؛ مثل همان آیه سوره مبارکه «مزمّل».

پرسش: ...

پاسخ: آن یکی از روایاتی است به عنوان «أحد الأقوال» در مسئله است. روایت منحصر که نیست.

پرسش: ...

پاسخ: اینکه هر کسی هست، فرمود تک تک اینها را این شواهد بعدی تأیید می کند که آن «خلقته وحیداً» که آن شخص به دنیا آمد، چیزی نداشت، بعد به او مال دادم، فرزند دادم، قدرت دادم، امکانات دادم، حالا در برابر دین می ایستند. این تأیید می کند که این ﴿وَحِيداً﴾ حال است برای آن مخلوق، نه برای خالق. اما به قرینه سیاق این حال باشد برای ضمیر متکلم وحده ﴿ذَرْنِي﴾، این اولاست. من به تنهایی مسئله را حل می کنم. اول خلق کردم هیچ چیزی نداشت: ﴿وَجَعَلْتُ لَهُ﴾، مال فراوان، مال ممدود یعنی فراوان. فرزندی دادم که همه حاضر در صحنه هستند، شاهد زندگی او هستند، کارآمد هستند. اموری را برای او آماده کردم، مدیریتی دارد، در جامعه شهرتی دارد و او توقع مراحل برتر و بیشتر را دارد: ﴿يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ﴾، حالا او را مال می دهیم یا نمی دهیم مطلبی دیگر است؛ ولی ما چیزهای فراوانی به او دادیم. او به جای اینکه شاکر باشد؛ مثل ﴿ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ﴾، او ﴿أُولَى النَّعْمَةِ﴾ نه تنها «اولوا النعمة» است: ﴿أُولَى النَّعْمَةِ﴾ هم هست. نه تنها مال فراوانی دارد، برای اینکه بی دردرس از این مال فراوان استفاده می کند. این به جای شکر، کفر ورزید. به جای تصدیق وحی، تکذیب کرد: ﴿ذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى النَّعْمَةِ﴾ است.

اینجا هم فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً﴾، به جای اینکه شاکر باشد، دشمن دین ما شد. من یک مقدار او را بالا ببرم یا نفس او را می گیرم تا کم کم سقوط کند. برای اینکه این فکر کرد که در برابر دین چه کار بکند، اندازه گیری کرد، اندیشه ورزی کرد، فکر کرد، ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾، مرگ بر او! چه فکری کرده است که آمده در برابر وحی الهی و معجزه الهی بگوید این سحر است! محصول فکر او این است. ﴿فَكَرَّ وَقَدَرَ \* فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ \* ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾.

چند بار فرمود مرگ بر او! ﴿ثُمَّ نَظَرَ﴾ \* ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ \* ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ \* فَقَالَ إِنْ هَذَا﴾، رفت و آمد و جلسه تشکیل داد و سرّی کرد و دانش ورزی کرد و اندیشه کرد. خروجی آن این است که آمده در برابر وحی می گوید این سحر است، پس من تنهایی مشکل او را حل می کنم.

این نشان می دهد به اینکه این سوره مبارکه «مدثر»، «اول ما نزل» نیست، یک؛ یک فضای تلخی را این ولید به بار آورد، دو؛ و وجود مبارک حضرت را هم متأثر و نگران کرد، سه؛ در این فضا این طور نیست که حالا آن روز عُدّه و عِدّه‌ای نبودند، آن روز که معاونی نبود، سربازانی نبودند، تازه وجود مبارک حضرت امیر هنوز به آن سَنّی نرسیده بود که مثلاً دفاع کند. تازه اوایل نوجوانی حضرت بود که تازه اسلام آورده بود. فرمود من خودم مشکل را حل می کنم، تو تنها هستی. این ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ این است.

بنابراین در برابر تک تک این نعمت که باید شاکر باشد: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> در برابر همه این نعمت باید شاکر باشد. هم شکر زبانی هم شکر قلبی و هم صرف نعمت در جای خود. اما این آمده تمام این نعمت را علیه دین پیاده کرده است. فرمود این یک نمونه است. این محصول فکر او، محصول اندیشه او، با قوم خودش، با اصحاب خودش، با باند خودش، این بود. مرگ بر او: ﴿فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾، بعد فرمود: ﴿ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَرٌ﴾، برای اینکه حرفش این است که ﴿إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ﴾. «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا»!

«و الحمد لله رب العالمين»